

دکتر سیف‌الله وحیدنیا

مدیر مجله وحید

سلطان الشعراء وحید دستگردی

بیژن وحید ، فرزند زاده مرحوم وحید دستگردی و خواهرزاده راقم این سطور که هم اکنون چهارده بهار از عمرش گذشته هفتده پیش مرا بشارت داد که چند قطعه بخط استاد وحید یافته است و آنها را آورد و بمن سپرد .

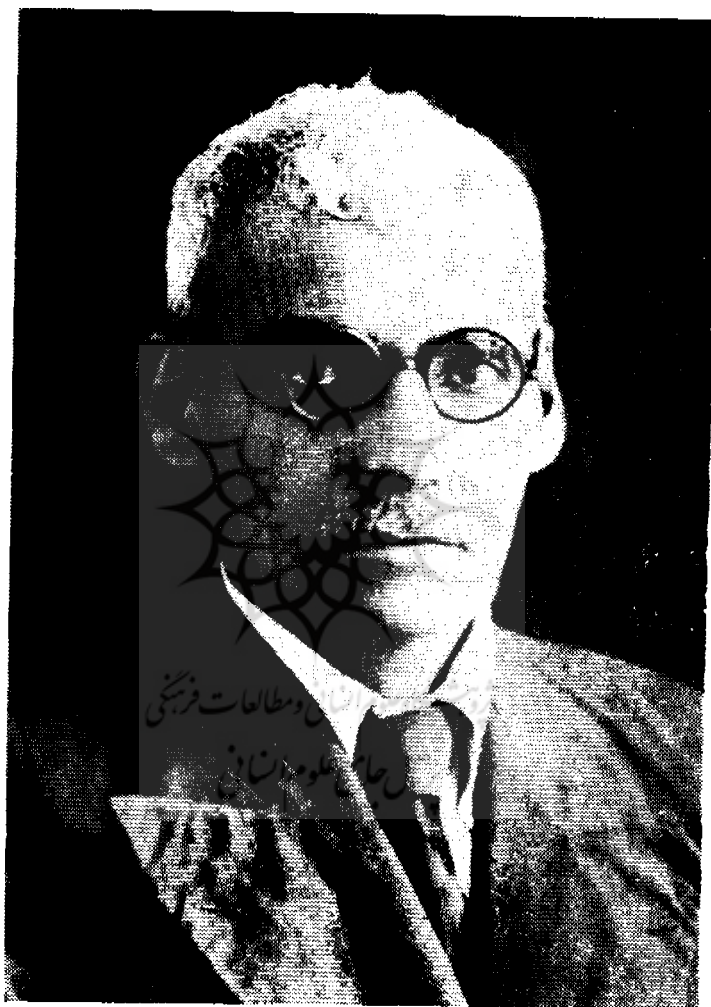
یکی متن حکم سلطان الشعرایی وحید بوده و بقیه قسمتی از اشعار منظومه سرگذشت اردشیر بابکان . حکم سلطان الشعرایی وحید تاکنون در هیچ جامنتشر نشده بوده و اشعار منظومه نیز خیلی بیش از آن می نمود که در مجله ارمغان نشر یافته و توسط آقای وحید زاده بصورت جداگانه چاپ شده است از خداوند می خواهیم که دیوان اشعار وحید که خود زنده کننده و ناشر دواوین تنی چند از شعرای ایران بود هر چه زودتر بزور طبع در آید و بعلاقمندان هدیه گردد . این کار وسیله شادی روح آن مرحوم و امتنان دوستانش خواهد بود .

در شماره ۹۳ سال دوم اطلاعات هفتگی مورخ ۱۳۲۱ چنین آمده است .

«... مرحوم وحید چنانکه آثار گرانبهای وی بهترین معرف او وصحت گفتارهاست قریحه‌ای وقاد و طبعی توانا داشت و با آنکه در ترکیب الفاظ شیوه اساتید پیشین نظم فارسی را از دست نمی داد معانی بدیع در سخنان وی بسیار دیده می شود . مردی خوش سیما و گشاده روی و فروتن و مهربان و کم آزار ، در طریق وفا و محبت ثابت و راسخ ، در وطن پرستی و ایران دوستی بی نظیر ، بلطف و حسن معاشرت یگانه و خلاصه آنکه شخصی بود دارای ملکات فاضله و خصائل حمیده و بهمین سبب در دل

دوستان خود جای داشت»

در صفحه ۴۴ شماره ۷۶ سال پانزدهم مجله خواندنیها مورخ خرداد ۱۳۳۴ تحت



عنوان «آتشی که خاموش نمی‌شود» چنین مذکور است .

«مرحوم وحید دستگردی نویسنده و ناشر ارمغان یکی از شعرای فاضل و دانشمند

زمان ما است که علاوه بر سایر خدمات فرهنگی و تألیفاتش باعتبار نشر مرتب ۲۲ ساله مجله ارمنان بر شعراء و نویسندگان و ادبیات معاصر حقی عظیم دارد و فعالیت‌های ادبی و خدمات فرهنگی وی دارای ارزش بزرگ و کم نظیر است .



چون موش سستی در وقت زهرین چه زهر نظر کنی از

زوزن صبحی که در کمال
ملکه است نه در لب صدران و شطاب
شاد در راه عطش سلطان شهر آفرین شاد در دم شعر گویند
نور ۱۳۲۲

و حید در انواع شعر توانا بود و بخصوص سبک نظامی گنجوی را با ستادی پیروی میکرد و بر اثر علاقه‌ای که بسخن نظامی داشت انجمن ادبی حکیم نظامی را بادتستاری چند تن از ادبای زمان تأسیس کرد که یکی از معروفترین مجامع ادبی بشمار میرفت

یکی از خدمات بسیار شایسته انجمن ادبی حکیم نظامی تصحیح خمسة نظامی است». وحید بسال ۱۲۹۸ هجری قمری (۱۲۵۸ شمسی) در قریه دستگرد واقع در بخش ۵ اصفهان چشم بجهان گشود .

شرح زندگانی خود را در منظومه سرگذشت اردشیر که قسمتی از آن در اختیار نگارنده است و تاکنون منتشر نشده چنین منظوم داشته است :

بشهرم جان غمین وز روستا شاد	کیم من شهر بندی روستا زاد
شعار دهقنت اندیشه ام بود	کشاورزی بدوران پیشه ام بود
در رستا برویش قفل بستند	بناگه داس دهقان را شکستند
حسن چون جد خویشم نام بنهاد	پدر کز ایزدش با داروان شاد
چو قاسم باب خود مردم ندیدم	همی تا خسوی با مردم گزیدم
فزودش راستی کیهان کجی کاست	بآئین استوار و در سخن راست
فرشته وش نه خوانده نه نوشته	بشکل آدم و خوی فرشته
ودیعت هشته دست آفرینش	ولیکن در نهادش هوش و بیشش
خیانت زاو ندیده هیچ دیار	بدو داده امانت یار و اغیار
خوش آنکس کاینچنین آمد چنان رفت	بپاکی آمد و پاک از جهان رفت
که مکتب برد و بسپر دم با استاد	چو گشتم هفت ساله باشدم یاد
مرا آموزگار آمدنه بس دیر	نخستین بود استادم زنی پیر
پدر بر او استاد دیگرم داد	شدم یکساله چون همسنگ استاد
نمودم دانش آموزی حواله	بمالای مه ده هشت ساله
سخن پرداز و گفتار آفرین بود	دوم استاد اگرچه ده نشین بود
مرا از علم و فضل آموخت یکسر	سه ساله هر چه بود او را میسر

ز موزون طبع فرخ بود حال
 همی در شعر رغبت می فزودم
 تخلص «لمعد» زان شادی بمن داد
 پدر را گفت کاین فرخنده فرزند
 که ما را هر چه دانش باشد آموخت
 بشهر آموختن از هر هنر بهر
 بیاطل می رود دور زماش
 ولی مادر بفرقت تن نمیداد
 به شخم و تخم و گاو و خرمنم کار
 پدر اندر صفاهانم فرستاد
 ادیبی شد بزرگ آموزگارم
 مهین استاد دانای مدرس
 سخن سنجی بدو جان سخن شاد
 نهان لعلش چنین درکان نبودی
 صفاهان سرمه بودی خاک پایش
 زهر علم و هنر آب و خورش داد
 وز آن آموزگار است آنچه دارم
 تخلص داد در گیتی وحیدم
 وحید اندر زمانها شد فسانه
 فشردم در ره علم و ادب پی
 بگوش من رسید آن نغز آواز

بهشت و نه چو بالغ گشت سالم
 شکسته بستد شعری می سرودم
 بمن استادگشت از شاعری شاد
 ده و دو ساله استاد خردمند
 دیگر از ما نیارد دانش آموخت
 زرستا بایش بردن سوی شهر
 از این پس گریه باشد مکانش
 پدر میخواست در شهرم فرستاد
 سه سال از آن بده ماندم گرفتار
 بسن پانزده با سعی استاد
 چو یزدان با ادب میخواست یارم
 سخن پرداز یحیای مدرس
 حکیمی در فنون حکمت استاد
 دریغا گر در صفاهان نبودی
 اگر جز در صناهان بود جایش
 مرا بر خوان دانش پرورش داد
 بجان مروهون آن آموزگارم
 شنید اندر سخن سنجی نشیدم
 وز آن فرخنده استاد زمانه
 غرض تاییست سال از عمر شد طی
 بناگه بانگ آزادی شد آغاز

دگرگون گشت از این آوازه حال
 ز تحصیل هنر کردم فراموش
 چنان از مدرسه گشتم فراری
 شدم از باده مشروطه سر مست
 زبان در زم ظلم و کین گشادم
 بحرف آرائی و نامه نگاری
 مد و هفتد گه و بیگه شب و روز
 سی و دوازدهزار و سیصد افزون
 سیاه اهریمن سرمایه داری
 به شش ماه نخست جنگ کایمن
 یکی نامه درفش کاویان نام
 بشهر اصفهان پرچم گشادم
 بگیتی هرچه میکرد انگلستان
 رقم میزد بنامه خامه من
 سنانم خامه شمشیرم زبان بود
 وحید چند سالی در محضر مدرس تلمذ نمود و سپس از محضر آخوند ملا
 عبدالکریم استفادت برد و بعد مقدمات حکمت را نزد مرحوم جهانگیر خان حکیم
 قشقائی و آخوند ملا محمد کاشی بیاموخت .
 در جریان مشروطیت ترك مکتب و مدرس گفت و در صف آزادیخواهان در
 آمد و اداره روزنامه‌های پروانه ، درفش کاویان ، زاینده رود و مفتح ایران منطبعه
 اصفهان را بعهده گرفت و علیه روس و انگلیس مقاله ها و اشعار تند و انتقاد آمیز

چو حال نیز دیگرگون خیالم
 شدم از هر چه جز مشروطه خاموش
 که آهو از پلنگ کوهساری
 سر و جان با صداقت بر سردست
 بعدل و داد ، داد مدح دادم
 گشودم دست با پای استواری
 شدم مشروطه ساز و مستبد سوز
 صلا داد آسمان از خاک ؟
 بگیتی زد صلا ی سوگواری
 صفاهان بود از این آشوب چوی من
 درفش کاویان فش فتح فرجام
 سخن را در زمانه داد دادم
 ز فکر و فتنه و آشوب و دستان
 بگیتی نشر میشد نامه من
 بیانم همچو توپ آتش فشان بود

نوشت و نشر داد و پس از آنکه قشون روس و انگلیس باصفهان در آمد وحید مجبور بترك دیار شد و در روز ۴ شنبه ۱۷ جمادی الاولی سال ۱۳۳۴ هجری قمری بد چهار محال بختیاری مهاجرت کرد و قریب دو سال در آن سامان روزگار گذرانید و بسرودن اشعار وطنی و تنظیم کتاب سرگذشت اردشیر بابکان پرداخت .

وحید شرح مسافرت خود را از اصفهان در کتاب ره آورد که در دو مجلد چاپ و منتشر شده بتفصیل شرح داده است . و در آنجا میگوید :

«ره آورد آئینه کردار نما و راستگوی اشخاصی است که بنام مهاجرت از طهران و شیراز و اصفهان در چهار محال گرد آمده و بتدریج پراکنده شدند . ره آورد جغرافیای بلوک چهار محال و طومار رفتار نا هنجار اغلب خوانین بختیاری است با صد هزار رعیت بی پناه :

ره آورد مشتمل بر چهار هزار بیت اشعار وطنی و اجتماعی است »

وحید در سال ۱۳۳۶ هجری قمری باصفهان بازگشت و اموال خود و بستگانش را در معرض نهب و غارت دید و برای تظلم بطهران رفت و بد وثوق الدوله نخست وزیر دانش پرور وقت متظلم شد . پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

نامه زیر که تاریخ ۱۱ رمضان ۱۳۳۶ را دارد و گویا برای وثوق الدوله یا یکی دیگر از رجال قوم نوشته شده است :

قربانت گردم با قلبی مملو از ارادت غایبانه پس از ادای مراسم خلوص شرح حال خود را ذیلاً از لحاظ انورت میگذرانم .

رهی بجرم نگارشات بر ضد دشمن وطن (انگلیس) نظماً و نثراً که يك چكاهمه آنرا از نظر مبارك میگذرانم سه سال است از خانه خود در اصفهان آواره ام . پنجمه است هم در طهران براینکه مختصر علاقدام را انگلیسان ضبط کرده اند بوزارت خارجه

تظلم می‌نمایم ولی (آنچه البته بجائی نرسد فریاد است) اینک مایوسانه ناچارم که از طهران بطرف اصفهان عزیمت نمایم هرگاه وجدان پاک و ایرانیت حضرت‌تعالی حکم فرماید که یک نفر ادیب ایرانی را کد انگلیس‌ها از پا در آورده‌اند در غرقاب محنت دست‌گیری نموده و از چار هوجه حوادث نجات داده بساحل برسانید رهی را احضار فرموده بوظیفه وجدانی خویش رفتار فرمائید .

احضار بنده هم ممکن است در بازار کنار خندق بتوسط آقای مقتدر الصنائع بعمل آید .

عرضه کردم در حضورت شرح حال خویش را

تا توانگر دست‌گیری چون کند درویش را

امضاء : وحید

داد خواهی وحید مؤثر افتاد و اموال او باز پس گرفته شد و رفع مظلم گردید . پس از آن وحید در طهران ماندنی شد و در برج دلو (بهمن) ۱۲۹۸ شمسی مطابق با سال ۱۳۳۸ هجری قمری اولین شماره مجله ارمغان را منتشر ساخت .

مقارن با انتشار مجله ارمغان وحید در اداره انطباعات وزارت فرهنگ مشغول بکار گردید در نهم تیر ماه ۱۲۹۸ بموجب حکم شماره ۲۶۴۲ وزارت عدلیه بعضویت محکمه ابتدائی رشت منصوب شد ولی از قبول آن استنکاف نمود و بدعوت مرحوم داور در تشکیلات جدید عدلیه پاسخ منفی داد و حکم ریاست محکمه جنحه مرکز را نیز رد کرد و بسبب مناعت طبع بلقب سلطان الشعرائی نیز هرگز تظاهر ننمود .

شماره اول مجله ارمغان در ۳۶ صفحه و با ترکیب بندی که قسمتی از آن دیالا

نقل می‌شود شروع شده است .

مژده که بجویبار عرفان	زین چشمه بموج آمد آبی
و ز بحر علوم شد بکیوان	دریا کف و درفشان سحابی
و ز مطلع آسمان ایقان	بر تافت مهی چو آفتابی
شیرازه گرفت دست دوران	ز اوراق خرد مهین کنای

چاپار سروش آسمانی

آورد بخاکش ارمغانی

مجله ارمغان بیست و دو سال بطور مرتب و با همت وحید در طهران انتشار یافت و علاوه بر آن همه ساله یکجلد کتاب ادبی یا تاریخی نفیس بضمیمه مجله برای مشترکان ارمغان میگردید .

آخرین شماره ارمغان در دیماه ۱۳۲۰ منتشر شده و آخرین مقاله وحید تحت عنوان «زبان فارسی را دریابید» در همین شماره چاپ شده است .
انتشارات ارمغان بشرح زیر بوده است :

دیوان ابوالفرج رونی - دیوان بابا طاهر عریان - جام جم اوحدی - ره آورد وحید (۲ جلد) - دیوان قائم مقام فراهانی - دیوان هاتف اصفهانی - اشعار گزین - تذکره تحفه سامی - تذکره نصر آبادی - رسائل خواجه عبدالله انصاری - هزار اندرز حکیم نظامی - دیوان عبید زاکانی - دیوان ادیب الممالک - مخزن الاسرار نظامی - خسرو شیرین - لیلی و مجنون - شرفنامه - هفت پیکر - اقبالنامه - گنجینه گنجوی - دیوان جمال الدین عبدالرزاق اصفهانی و بعضی کتب دیگر .

وحید گذشته از خدمات ادبی ۳ دبستان نیز یکی در دستگرد اصفهان بنام «کمال الدین» و دیگری در قریه سوهانث طهران بنام «دبستان ارمغان» و یکی بنام «میرزا طاهر» در نصرآباد اصفهان تأسیس کرده و هم اکنون در اصفهان و طهران چند

دبستان و دبیرستان دخترانه و پسرانه دولتی بنام او نامگذاری شده است. ۲۰ خیابان در طهران و اصفهان و ۲ کتابخانه نیز در اصفهان یکی بنام کتابخانه ارمغان و دیگری بنام کتابخانه وحید بنام او نامیده می‌شود.

وفات وحید در ساعت ۸/۵ شام تیرد ۳ شنبه هشتم دیماه ۱۳۲۱ اتفاق افتاد با فوت وحید مجله ارمغان و انجمن ادبی حکیم نظامی که مخلوق او بودند در محاق تعطیل در آمدند و پس از چند سال بوسیله فرزند بزرگ آن مرحوم آقای وحید زاده (نسیم) و دستیاری شاگردان باوفای استاد مجله مجدداً منتشر شد و انجمن شروع بکار کرد. وحید پس از ۴۷ سال زندگی ادبی و باقی گذاشتن ۵۰ جلد کتاب گرانقیمت ادبی در سن ۶۳ سالگی در طهران بدرود زندگی گفت و جنازه اش در امامزاده عبدالله (شهرزی) بخاک سپرده شد. بر روی سنگ قبر او این عبارت نقش گردیده است.

«آرامگاه استاد سخن شادروان حسن وحید دستگردی مدیر مجله ادبی ارمغان متولد ۱۲۹۸ متوفی ۲۰ ذی الحجه ۱۳۶۱ هجری قمری مطابق با ۸ دیماه ۱۳۲۱ خورشیدی»

خاک بر آن بزرگ خوش باد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی

نصیحت

جائی که تلافی باید کرد بدرستی سخن مگوی که کمند از برای بهائیم باشد و جائی که بقیه باید گفت با لطف مگوی که شکر بجای سقمونیا فایده ندهد.

(سعدی)